



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه تربیت معلم آذربایجان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه ادبیات فارسی

پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

ترسیم سیمای مولانا از زبان خود او در کلیات شمس

استاد راهنما:

دکتر رحمان مشتاق مهر

استاد مشاور:

دکتر حسین صدقی

پژوهشگر:

علی اشرف سعادت‌ی آغبلاغ

۸۸/۱۲

تبریز/ ایران

تقدیم به:

آنان که مستند با یاد تو

پدر، مادر، همسر

و یگانه فرزندم علی مهر

تشکر و قدردانی؛

خدای را شاکرم که توفیق شناساندن یکی از مقربان حضرتش را به بنده عنایت فرمود و از استادان فاضل و گرامی جناب آقای دکتر رحمان مشتاق مهر که در تمامی مراحل و با گشاده رویی راهنمایی این رساله را بر عهده داشتند و جناب آقای دکتر حسین صدقی که زحمت مشاوره با ایشان بود صمیمانه و با کمال تواضع قدردانی می کنم، که اگر الطاف ایشان نبود، کار برایم غیر ممکن بود. نیز قدردان تمام دوستان و عزیزانی هستم که به هر طریق یاریگرم بودند.

علی اشرف سعادت‌ی آغبلاغ

۸۸/۱۲

تبریز، ایران

چکیده

مولانا در آن نفس، که با خود است، تمامی خصوصیات یک انسان کامل در او موجود است، اما وقتی در سیطره ی جذبات روحانی قرار می گیرد و در عالم معنا پر می کشد وجودی کبریایی و دست نیافتنی می شود که جلوه ی یار است و هر چه می گوید، تلقین اوست.

به این معنی که در مقام وصل «من» گسترده در وجود او محدود به جلال الدین نیست بلکه این شمس و حق است که، برای روحی فنا شده در وجود محبوب، در نهایت هر سه یکی است.

تعیین حد و مرز صوری در این بین کاری ناممکن و شاید بیهوده است، چرا که، برای آن کسی که در پنجه ی تقلیب معشوق است، «منی» جدا از وی موجود نیست.

چیزی که در شناخت مولانا عرصه را بر همگان تنگ می کند، عدم اتحاد روحی با اوست و داوری و معرفت زمانی سهل و بیان شدنی است که شخص در موضعی فروتر یا هم سطح باشد چون مولانا در جایگاهی بس رفیع است کار برای هر کسی دشوار می نماید.

برای ره یافتن به ابعاد شخصیتی افراد، شناخت نقطه تمرکز آنها یک ضرورت است و حتی از دل بستگی های شخص می توان به ارزش های وجودی او هم پی برد و زندگی مولانا نیز بر مدار عشق می چرخد، عشقی که در نزد او اسطربلاب اسرار خداست و او به عنوان عاشق ترین عارفان جلوه گاه جمال و جلال الهی است.

مولانا در بیان خود از صور خیال گوناگونی بهره می گیرد و گاه این مشبه به او یک آلت موسیقی (ساز) و گاه یک پرند و غیره است، از میان این همه پیوند تنگاتنگی بین مولانا، شعر، موسیقی و سماع است که هر سه در ارتباط با هم و بیانگر حالات حرکت و تسلیم مولانا است و چون همه ابزاری برای نیل به هدف والای اوست، برایش مقدس است.

او خود را در مقام معشوقی می بیند، گاهی خود را با انبیاء و عرفا مقایسه می کند، و با شناخت از او نمی توان گفت که: وی اغراق شاعرانه کرده و آنچه گفته در حد خیال است، بلکه این حقیقت به روشنی بیان می شود که حقیقت وجودی او فراتر از آنچه گفته اند هست و خود شمه ای زان گفتارها را گفته است .

این ابیات که غالب آنها در حالت سُکر گفته شده، چیزی جدا از «من» مولانا نیست بنابراین نتیجه این که، مولانا هر آنچه که گفته، خود را در آن حال نیز پنداشته است و مولانا همانی است که خود می گوید.

آنچه در این مختصر آمده، تصویری است که خود به ما نشان می دهد.

کلیدواژه: مست، عاشق، بی اختیار، تسلیم، بلند همت، کبریایی

صفحه	فهرست مطالب	ردیف
یک	چکیده.....	۱
الف	پیشگفتار.....	۲
ب	شیوه ی کار.....	۳
۱	مقدمه.....	۳
۱-۴	ولادت و خاندان.....	۴
۴-۵	مهاجرت از بلخ.....	۵
۵	دیدار با عطار و گذر از نیشابور.....	۶
۶	ورود به قونیه و وفات بهاء ولد.....	۷
۶-۸	برهان الدین محقق ترمذی.....	۸
۸-۱۷	آغاز شیدایی.....	۹
۱۷-۱۹	شیخ صلاح الدین زر کوب.....	۱۰
۱۹-۲۰	حسام الدین چلبی.....	۱۱
۲۱-۲۲	پایان زندگی.....	۱۲
۲۲-۲۷	مولانا در نگاه دیگران.....	۱۳
۲۸-۳۵	مولانا از زبان شمس.....	۱۴
۳۵-۳۷	صورت مولانا.....	۱۵
۳۸-۴۱	مولانا و شعر.....	۱۶
۴۲	تخلص مولانا.....	۱۷
۴۲-۴۵	انبیا.....	۱۸
۴۶-۴۷	جبر و اختیار.....	۱۹
۴۸-۴۹	مرگ.....	۲۰
۴۹-۵۰	دانش و ثروت.....	۲۱
۵۱-۵۵	مولانا و موسیقی و سماع.....	۲۲
۵۶-۶۲	رابطه ی اثر با خالق آن.....	۲۳
۶۳	الف: سیرت.....	۲۴
۶۴	۱- اوصاف دل.....	۲۵

۶۵-۶۶ ۱-۱- بی دل	۲۶
۶۶ ۱-۲- دل آرام	۲۷
۶۷ ۱-۳- دل آوارم	۲۸
۶۷ ۱-۴- دلاور (شیر و نهنگ)	۲۹
۶۷ ۱-۵- دل آهن	۳۰
۶۸ ۱-۶- دل پاره پاره و شیشه ای	۳۱
۶۸-۶۹ ۱-۷- دل پاک / صاف / ساده	۳۲
۶۹-۷۰ ۱-۸- دل پر درد و بیمار	۳۳
۷۰ ۱-۹- دل پر غلغله و دریایی	۳۴
۷۰-۷۵ ۱-۱۰- دل خوش و شادمان	۳۵
۷۵-۷۷ ۱-۱۱- دل خون	۳۶
۷۷-۸۰ ۱-۱۲- دل سوخته	۳۷
۸۰-۸۱ ۱-۱۳- دل کوه	۳۸
۸۱ ۱-۱۴- دل مسافر	۳۹
۸۱ ۱-۱۵- دل نورانی	۴۰
۸۲ ۱-۱۶- دل ویران و آشفته	۴۱
۸۲ ۱-۱۷- دل هشیار	۴۲
۸۲ ۱-۱۸- سبک دل	۴۳
۸۳ ۲- جلوه های بیخودی	۴۴
۸۴-۹۵ ۲-۱- باده نوش و باده جو	۴۵
۹۵-۹۷ ۲-۲- بی خود	۴۶
۹۷-۹۸ ۲-۳- خراب	۴۷
۹۸-۹۹ ۲-۴- خراباتی	۴۸
۹۹-۱۰۰ ۲-۵- خمار	۴۹
۱۰۰ ۲-۶- خمره ی افیون	۵۰
۱۰۰ ۲-۷- دُرد	۵۱
۱۰۱ ۲-۸- رند	۵۲
۱۰۱ ۲-۹- قدح	۵۳

۱۰۱۱۰-۲- مایه ی باده و مستی بخش	۵۴
۱۰۲-۱۱۶۱۱-۲- مست و دنگ	۵۵
۱۱۶۱۲-۲- هم پیاله ابرار	۵۶
۱۱۷۳- رموز شیدایی	۵۷
۱۱۸-۱۲۰۱-۳- آرزومند دیدار	۵۸
۱۲۱-۱۲۴۲-۳- آرزومند وصال	۵۹
۱۲۵۳-۳- آشتی طلب	۶۰
۱۲۵۴-۳- آیت یار	۶۱
۱۲۵۵-۳- ابر	۶۲
۱۲۵۶-۳- ایاز	۶۳
۱۲۶-۱۲۷۷-۳- بی قرار	۶۴
۱۲۸۸-۳- پخته	۶۵
۱۲۹-۱۳۰۹-۳- تشنه	۶۶
۱۳۰-۱۳۷۱۰-۳- تمنا کننده ی لطف و گزیده یار	۶۷
۱۳۸-۱۴۳۱۱-۳- جویای یار	۶۸
۱۴۳۱۲-۳- حسن پریزاد	۶۹
۱۴۳-۱۴۶۱۳-۳- حیران	۷۰
۱۴۶-۱۴۷۱۴-۳- خورشید پرست، خورشید، زاده ی خورشید	۷۱
۱۴۷-۱۴۸۱۵-۳- خیالی	۷۲
۱۴۸۱۶-۳- دام یار	۷۳
۱۴۹۱۷-۳- دگرگون	۷۴
۱۴۹-۱۵۹۱۸-۳- دیدار خواه و بوی جو(دیدارکننده با یار)	۷۵
۱۵۹-۱۶۱۱۹-۳- رنجور، ملول بی یار و بارکش یار	۷۶
۱۶۱-۱۶۲۲۰-۳- رهزن حُسن	۷۷
۱۶۲۲۱-۳- زنده به یار	۷۸
۱۶۳-۱۶۴۲۲-۳- سماع باره	۷۹
۱۶۴-۱۶۹۲۳-۳- سودایی شمس	۸۰
۱۷۰۲۴-۳- سوخته(سیند)	۸۱

۱۷۰ ۲۵-۳- شایسته سلام و صحبت یار	۸۲
۱۷۱ ۲۶-۳- شکرستان	۸۳
۱۷۲ ۲۷-۳- شناسنده ی یار	۸۴
۱۷۲ ۲۸-۳- شیدای پیر	۸۵
۱۷۳ ۲۹-۳- شیفته ی تبریز	۸۶
۱۷۳ ۳۰-۳- شیفته ی صلاح الدین	۸۷
۱۷۳ ۳۱-۳- صیاد یار	۸۸
۱۷۳-۱۷۷ ۳۲-۳- صید یار	۸۹
۱۷۷ ۳۳-۳- ضرآب	۹۰
۱۷۸-۱۷۹ ۳۴-۳- طواف کننده بر یار	۹۱
۱۸۰-۲۱۲ ۳۵-۳- عاشق	۹۲
۲۱۲-۲۱۳ ۳۶-۳- غریب	۹۳
۲۱۳ ۳۷-۳- غیرتی عشق	۹۴
۲۱۳ ۳۸-۳- کشتی	۹۵
۲۱۴-۲۲۲ ۳۹-۳- کشته ی یار	۹۶
۲۲۲-۲۲۷ ۴۰-۳- گریان	۹۷
۲۲۷ ۴۱-۳- مات یار	۹۸
۲۲۸ ۴۲-۳- ماهی	۹۹
۲۲۸-۲۳۲ ۴۳-۳- مجنون	۱۰۰
۲۳۲-۲۳۳ ۴۴-۳- محبوب یار و گزیده ی او	۱۰۱
۲۳۴-۲۳۵ ۴۵-۳- محو یار	۱۰۲
۲۳۵ ۴۶-۳- مست دشنام یار	۱۰۳
۲۳۵-۲۳۸ ۴۷-۳- مطرب عشق، زاده ی عشق، زنده به عشق، بنده ی عشق	۱۰۴
۲۳۸-۲۳۹ ۴۸-۳- مقیم کوی یار	۱۰۵
۲۴۰ ۴۹-۳- منتظر	۱۰۶
۲۴۱ ۵۰-۳- موقوف یار	۱۰۷
۲۴۱-۲۴۹ ۵۱-۳- مهجور	۱۰۸
۲۴۹-۲۵۰ ۵۲-۳- مهمان یار	۱۰۹

۲۵۰-۲۵۱	۳-۵۳- میزبان یار.....	۱۱۰
۲۵۱	۳-۵۴- ناز کننده بر یار.....	۱۱۱
۲۵۱	۳-۵۵- ناگزیر از یار.....	۱۱۲
۲۵۱-۲۵۴	۳-۵۶- نالان و زار.....	۱۱۳
۲۵۴-۲۶۳	۳-۵۷- واصل.....	۱۱۴
۲۶۴-۲۶۶	۳-۵۸- هر لحظه به شکلی.....	۱۱۵
۲۶۷	۴- سیمای بندگی.....	۱۱۶
۲۶۸	۴-۱- اهل ایمان.....	۱۱۷
۲۶۸	۴-۲- اهل عبادت.....	۱۱۸
۲۶۹-۲۷۱	۴-۳- اهل معنی (کرامات)، نیروی باطنی.....	۱۱۹
۲۷۱-۲۷۴	۴-۴- بنده.....	۱۲۰
۲۷۴-۲۸۹	۴-۵- بی اختیار.....	۱۲۱
۲۸۹	۴-۶- بی ریا.....	۱۲۲
۲۸۹-۲۹۴	۴-۷- تسلیم.....	۱۲۳
۲۹۴	۴-۸- توبه کار، تواب از توبه.....	۱۲۴
۲۹۵-۲۹۸	۴-۹- حرکت کننده به سوی کمال.....	۱۲۵
۲۹۹	۴-۱۰- خلوت گزیده.....	۱۲۶
۲۹۹	۴-۱۱- خواهان عین الیقین و حق الیقین.....	۱۲۷
۲۹۹-۳۰۰	۴-۱۲- دعاگو.....	۱۲۸
۳۰۰-۳۰۱	۴-۱۳- ذره.....	۱۲۹
۳۰۱-۳۰۵	۴-۱۴- رها از دام دنیا و بی توجه به حاکمان و دیگران.....	۱۳۰
۳۰۵-۳۰۸	۴-۱۵- رهیده از خویش.....	۱۳۱
۳۰۹	۴-۱۶- ساجد.....	۱۳۲
۳۱۰	۴-۱۷- سرخوش از مرگ.....	۱۳۳
۳۱۱	۴-۱۸- شاکر.....	۱۳۴
۳۱۱	۴-۱۹- شکیبیا.....	۱۳۵
۳۱۱	۴-۲۰- غالب بر نفس.....	۱۳۶
۳۱۲-۳۱۵	۴-۲۱- فروتن.....	۱۳۷

۳۱۵-۳۱۶	۲۲-۴- فقیر.....	۱۳۸
۳۱۶-۳۱۷	۲۳-۴- نیست.....	۱۳۹
۳۱۸	۵- شکوه همت.....	۱۴۰
۳۱۹-۳۲۱	۱-۵- آینه.....	۱۴۱
۳۲۱-۳۲۲	۲-۵- اشتر مست (گرانبار).....	۱۴۲
۳۲۲	۳-۵- امتحان دیده.....	۱۴۳
۳۲۲-۳۲۳	۴-۵- برتر از گمان و حد.....	۱۴۴
۳۲۴	۵-۵- برهنه پوش.....	۱۴۵
۳۲۴-۳۳۴	۶-۵- بلند همت.....	۱۴۶
۳۳۴	۷-۵- بی توجه به ثروت دنیا.....	۱۴۷
۳۳۴-۳۳۷	۸-۵- بیدار.....	۱۴۸
۳۳۷	۹-۵- بیدار گر.....	۱۴۹
۳۳۸	۱۰-۵- بی رنگ.....	۱۵۰
۳۳۸	۱۱-۵- بی طمع.....	۱۵۱
۳۳۸-۳۴۰	۱۲-۵- بی غم.....	۱۵۲
۳۴۰	۱۳-۵- بی نظیر.....	۱۵۳
۳۴۱	۱۴-۵- ترازو.....	۱۵۴
۳۴۱	۱۵-۵- جاودان.....	۱۵۵
۳۴۱	۱۶-۵- حیات بخش مرید.....	۱۵۶
۳۴۱	۱۷-۵- خردمند.....	۱۵۷
۳۴۲	۱۸-۵- خریدار گنج نهان.....	۱۵۸
۳۴۲-۳۴۳	۱۹-۵- خوشبخت و خوش خو.....	۱۵۹
۳۴۳-۳۴۴	۲۰-۵- درمان.....	۱۶۰
۳۴۴	۲۱-۵- ذوفنون و ده دله.....	۱۶۱
۳۴۴-۳۴۷	۲۲-۵- راز دان و راز پوش.....	۱۶۲
۳۴۷	۲۳-۵- رهایی بخش.....	۱۶۳
۳۴۷	۲۴-۵- زیرک.....	۱۶۴
۳۴۷-۳۴۸	۲۵-۵- سایه ی شهنشاه.....	۱۶۵

۳۴۸	۲۶-۵- سزاوار شاه.	۱۶۶
۳۴۸-۳۴۹	۲۷-۵- سیل روان و ویرانگر.	۱۶۷
۳۴۹	۲۸-۵- سی پاره	۱۶۸
۳۴۹	۲۹-۵- شهره ی آفاق.....	۱۶۹
۳۵۰	۳۰-۵- صوفی جان و راه.....	۱۷۰
۳۵۰	۳۱-۵- کعبه ی اقبال و قبله ی خدا.....	۱۷۱
۳۵۰	۳۲-۵- کهربا و حریف کهربا.....	۱۷۲
۳۵۰	۳۳-۵- کیمیاگر.....	۱۷۳
۳۵۱-۳۵۲	۳۴-۵- گرانقدر.....	۱۷۴
۳۵۳	۳۵-۵- لطیف.....	۱۷۵
۳۵۳	۳۶-۵- ماه وزاده ی ماه.....	۱۷۶
۳۵۳	۳۷-۵- محال جو.....	۱۷۷
۳۵۳	۳۸-۵- نژاده	۱۷۸
۳۵۴	۳۹-۵- همتای شمس.....	۱۷۹
۳۵۵	۶- گرفتاریها و دلتنگی ها.	۱۸۰
۳۵۶	۱-۶- بی امان.....	۱۸۱
۳۵۶-۳۵۷	۲-۶- بیزار از خرد و برتر از آن	۱۸۲
۳۵۷	۳-۶- بیزار از شراب دنیا.....	۱۸۳
۳۵۸	۴-۶- بیزار از عشق عارآمیز.....	۱۸۴
۳۵۸	۵-۶- بی میل به سفر.....	۱۸۵
۳۵۸-۳۶۰	۶-۶- پای در گل (ناتوان).....	۱۸۶
۳۶۱	۷-۶- پشیمان از گذشته.....	۱۸۷
۳۶۱	۸-۶- پیمان شکن	۱۸۸
۳۶۱	۹-۶- ترش با ترشان.....	۱۸۹
۳۶۲	۱۰-۶- تن همچو دوزخ.....	۱۹۰
۳۶۲	۱۱-۶- خام.....	۱۹۱
۳۶۳	۱۲-۶- خود اتهامی	۱۹۲
۳۶۳	۱۳-۶- دشمن زهد.....	۱۹۳

۳۶۳	۱۴-۶- دود پراکنده	۱۹۴
۳۶۴	۱۵-۶- دور از خرقه و دستار	۱۹۵
۳۶۴	۱۶-۶- ستیزه رو	۱۹۶
۳۶۴	۱۷-۶- فتنه جو	۱۹۷
۳۶۵-۳۶۷	۱۸-۶- گرفتار	۱۹۸
۳۶۷-۳۷۱	۱۹-۶- گرفتار غم	۱۹۹
۳۷۱	۲۰-۶- گریزان از فتنه	۲۰۰
۳۷۱	۲۱-۶- مسکین	۲۰۱
۳۷۲-۳۷۵	۲۲-۶- ناشکیبا	۲۰۲
۳۷۶	ب: صورت	۲۰۳
۳۷۷-۳۷۸	ب-۱- خمیده پشت	۲۰۴
۳۷۸	ب-۲- رخ بی عیب	۲۰۵
۳۷۸	ب-۳- رخ رنگ رنگ	۲۰۶
۳۷۸-۳۸۴	ب-۴- زرد رو	۲۰۷
۳۸۴	ب-۵- سپید مو	۲۰۸
۳۸۴	ب-۶- سرخ رو	۲۰۹
۳۸۵	ب-۷- لاغر	۲۱۰
۳۸۶-۳۹۹	ج- سیر روحانی، کبریایی	۲۱۱
۴۰۰	د- نگاه مولانا به دانش و شعر	۲۱۲
۴۰۱	د-۱- رهیده از دانش و فلسفه	۲۱۳
۴۰۱-۴۰۲	د-۲- سخنور	۲۱۴
۴۰۳	د-۳- ناگزیر از شاعری	۲۱۵
۴۰۴	ه- تشبیه به پرندگان، مشبه به های مولانا	۲۱۶
۴۰۴	ه-۱- باز	۲۱۷
۴۰۵	ه-۲- بلبل	۲۱۸
۴۰۵	ه-۳- سار	۲۱۹
۴۰۵	ه-۴- سیمرغ	۲۲۰
۴۰۵	ه-۵- صعوه	۲۲۱

۴۰۶	ه-۶- طوطی	۲۲۲
۴۰۶	ه-۷- عندلیب	۲۲۳
۴۰۶	ه-۸- کبوتر	۲۲۴
۴۰۶	ه-۹- هد هد	۲۲۵
۴۰۷	و- تشبیه به پیامبران، مشبه به های مولانا	۲۲۶
۴۰۷	و-۱- احمد	۲۲۷
۴۰۷	و-۲- خضر	۲۲۸
۴۰۷	و-۳- سلیمان	۲۲۹
۴۰۸	و-۴- عیسی	۲۳۰
۴۰۸	و-۵- موسی	۲۳۱
۴۰۸	و-۶- هارون	۲۳۲
۴۰۹	و-۷- یعقوب	۲۳۳
۴۰۹	و-۸- یوسف	۲۳۴
۴۱۰	ح- تشبیه به سازها، مشبه به های مولانا	۲۳۵
۴۱۰	ح-۱- ارغنون	۲۳۶
۴۱۰	ح-۲- تار	۲۳۷
۴۱۰-۴۱۲	ح-۳- چنگ	۲۳۸
۴۱۲	ح-۴- دف	۲۳۹
۴۱۳	ح-۵- رباب	۲۴۰
۴۱۳	ح-۶- سرنا	۲۴۱
۴۱۴	ح-۷- کمانچه	۲۴۲
۴۱۴	ح-۸- نی	۲۴۳
۴۱۴	ح-۹- یکتا	۲۴۴
۴۱۵-۴۱۶	نتیجه گیری	۲۴۵
۴۱۷-۴۲۴	تعلیقات	۲۴۶
۴۲۵-۴۲۸	فهرست منابع	۲۴۷

شیوه ی کار

تحقیق در موضوعی که نمونه و الگویی، همانند آن وجود ندارد، دشوار است، این مشکل زمانی دوچندان شد که برای موضوعی نو، مولانا برگزیده شده بود، اما نگارنده با استعانت از حق قدم در راهی گذاشت که اکنون نیز بر این گمان نیست که کاری کرده، اما از این جهت که اگر این این گونه کارها سرآغازی برای شناخت حضرتش از این نگاه باشد، خدای را شاکر است و به خاطر این توفیق سر تعظیم بر آستانش می ساید.

بدون دسترسی به کلیات شمس به تصحیح مرحوم فروزانفر، که تا به امروز هم حتی با وجود برخی اضافات، بهترین تصحیح از این دیوان الهی است، کار ناممکن و بی اعتبار به نظر می رسید، به این خاطر با زحمت زیاد بالاخره تلاش ما نتیجه داد و اساس کار از روی آن شد که اگر چه در موارد اندکی به سایرین نیز نگاهی گذرا شده است.

با در نظر داشتن موضوع، کار شروع و هر بیت و غزل مربوط به تحقیق در فیش هایی یادداشت شد و سعی شده کار در حد توان با وسواس انجام گیرد، که اگر چه بر کسی پوشیده نیست که واقعاً شناخت «من» موجود در غزلیات مولانا کار ساده ای، حداقل برای بنده، با این بضاعت اندک، نیست، به هر صورت، با رهنمایی استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر مشتاق مهر، که هر وقت با مشکلی مواجه می شدم، بهنگام یا نابهنگام وقت ایشان را می گرفتم، کار به پیش رفت. بعد از انتخاب و مطالعه ی هر بیت عنوان مناسبی با توجه به خود آن، در نظر گرفته می شد، وقتی که کار بدین روال به سرانجام رسید، دسته بندی موضوعی آغاز شد، که خود یکی از مراحل دشوار بود.

موضوعات، زیر مجموعه ی چند عنوان کلی سیرت، صورت، سیر روحانی و کبریایی، نگاه مولانا به دانش و شعر مشبه به های مولانا (پرنندگان، پیامبران و سازها) قرار گرفت و برای هر کدام، عنوان های جزئی مشخص شد.

در عنوان های جزئی گاهی مشاهده می شود که با وجود برخی شباهت ها در دو بخش جداگانه هست و این به دلیل این بود که احساس شد قرابت معنایی زیادی با آن موضوع دارد. هر وقت که فراغتی حاصل به مطالعه ی کتب مختلف، پرداخته می شد که این کار منحصر به زمان خاصی نبود، اما با وجود کارهای ارزشمندی که در مورد مولانا انجام گرفته، این موضوع غریب مانده و کتابی در این باره نبود که یاریگر شود، به این دلیل با صرف وقت نسبتاً زیاد فقط توانست عبارات مختصری که با عناوین ارتباط داشت جمع آوری و از آنها به عنوان شاهی بر مدعای خود در مقدمه استفاده کند.

پیشگفتار

ترسیم سیمای درخشان ترین چهره ی عرفان جهان در جایی که، شناختش، اندیشمندان بزرگ دنیا را به شگفتی واداشته است برای بنده کاری بس دشوار است؛ اما نمی توانم منکر دلبستگی خود به آن وجود از سالیان پیش باشم، حتی آن زمانی که از شاعر مورد علاقه سؤال می شد، بی درنگ نام مولانا بر زبانم جاری می شد.

یقین دارم، انتخاب این رساله، مرحمتی از حضرتش است، چرا که هر قدر بیشتر می اندیشم ناتوانیم بیشتر خودنمایی می کند و بر بضاعت اندک خود، صحّه می گذارم، که اگر نبود، کوشش و گام نهادن در این وادی هم برایم دشوار بود؛ با این وجود مدّعی نیستم که توانسته باشم، آنچه را که شایسته ی اوست به انجام رسانم. آنچه توصیف را امکان پذیر می سازد، اشراف بر موضوع است، اما چگونه می توان بر کرانه ی اقیانوس و یا کوهی عظیم نشست و به آن پرداخت، وجودش، آنچنان رفیع است که برای درکش «کلاه از سر عقل می افتد» و اینجاست که عجز به سراغ آدمی می آید و در مقابل این همه عظمت سر تعظیم فرو می آید، خود او هم در جای جای آثارش بر آن اشاراتی دارد، با این حال تصویر یکدستی در آنها از خود ارائه نمی دهد.

در مثنوی چهره ای متفاوت با غزلیات دارد، به این دلیل است که کار دشوار می شود اما در این رساله چون فقط به کلیات پرداخته ایم، تا اندازه ای کار دیگرگون است، با این حال حتی در اینجا هم تناقض کم نیست، اما باید پذیرفت که زندگی بزرگان سرشار از تناقض است.

مولانا شاعری است که خواننده نمی تواند خود را همسنگ او دانسته و به خواندن آثارش پردازد، برخلاف حافظ که هر کسی می تواند با او ارتباط برقرار کند، گویی باید در مقابل شعر مولانا دو زانو و با ادب نشست، به خاطر اینکه از موضعی بس رفیع سخن می گوید و تنها کسانی می توانند از آن بهره گیرند که بویی از عشق برده یا علاقه ای وافر به او داشته باشند که حتی این هم بدون پیوند روحی ممکن نیست.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من^۱

اساس کار در این رساله نسخه ی مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر می باشد، که بنا به اعتقاد بزرگان تا به امروز بهترین تصحیح از کلیات شمس تبریزی است؛ در برخی موارد از سایر نسخه ها و گزیده ها هم استفاده شده، در این تحقیق به دلیل عدم سندیت و انتساب همه ی رباعیات به مولانا به آن پرداخته نشده است.

۱. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، ص ۳۵، بیت ۵

مقدمه:

ولادت و خاندان^۱

نامش محمد، لقب، جلال الدین و خداوندگار است - خطاب لفظ خداوندگار گفته ی بهاء ولد است - از او با عنوان مفتاح عالم نور، قطب العاشقین، سرّ الله اکبر^۲، نیز یاد کرده اند. زادروزش، یکشنبه، ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری برابر با ۳۰ سپتامبر ۱۲۰۷ میلادی است. زادگاهش بلخ واقع در افغانستان کنونی است که در آن روزگار از شهرهای پر رونق خراسان بزرگ بود.

از او با عنوان مولانا، مولانای روم، به سبب زندگی در قونیه که روزگاری روم شرقی بود، نام برده اند؛ اما عنوان «مولوی» را گویا نخستین بار شاه قاسم انوار (متوفی ۸۳۵) به کار برده است. به نظر جامی در نفحات الانس و سلطان ولد نسبش از جانب پدر به ابوبکر صدیق می رسد. پدرش محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد به لقب سلطان العلماء (۵۴۳-۶۲۸ هـ ق) از بزرگان شریعت و طریقت بود، که بنابه دلایلی از جمله بعد از انتشار خبر حمله ی قریب الوقوع مغول، مخالفت با امام فخر رازی (وفات ۶۰۶ هـ ق) و اختلاف با خوارزمشاه و آزار مردم بلخ مجبور به مهاجرت از بلخ شد، کتابی مشهور با نام «معارف بهاء ولد» از او به یادگار مانده که از کتب ارزشمند عرفانی است، این کتاب را بن مایه ی اندیشه ی مولانا دانسته اند و افلاکی در مناقب العارفین^۴ از قول همسر مولانا می نویسد: «همچنان هم از حضرت کرا خاتون - رضی الله و عنها - منقول است که گفت: در خانه ی ما چراغ پایه ای بود که بطول قد آدمی ساخته بودند، همانا که حضرت مولانا از اول شب تا طلوع فجر بر سر پای ایستاده معارف حضرت بهاء ولد را مطالعه میکرد، شبی جماعتی از جنیان که سگان بقاع ما بودند، بمن شکایت کردند که ما را تاب تابش چراغ نیست و از روشنائی چراغ زحمت عظیم می بینیم، مبادا که بمردم خانه از ما المی برسد، کرا خاتون فرمود که حکایت این شکایت را به حضرت مولانا روایت کردم، تبسم فرموده که سه روز هیچ گونه جوابی نگفت؛ بعد از آن فرمود که بعدالیوم غم مخور که جنیان مرید و معتقد ما شدند و بهیچ کسی از فرزندان و یاران ما زحمتی نخواهند رسانیدن»

۱. به غیر از مواردی که منابع آن مستقیم ذکر شده تمامی اطلاعات مربوط به زندگی مولانا بر اساس کتاب زندگی مولانا اثر استاد فروزانفر است.

۲. افلاکی نیز لقب سرالله اعظم را آورده است.

۳. به نقل از فروزانفر در ص ۴ کتاب زندگی مولانا

۴. افلاکی، احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیچی، ص ۹۲

از این عبارت ها می توان فهمید که مولانا با جنیان ارتباط داشته است، آنچه در مورد این کتاب قابل ذکر است اینکه شمس مولانا را از خواندن این کتاب منع کرد.^۱

علامه همایی می گوید: «قدیم ترین مأخذ که به نظر حقیر رسیده همین شرح فصوص بابارکن الدین است که در اثناء آن مکرر اشعاری از مثنوی مولانا به عنوان «ملای روم» و ملای رومی آورده و تاریخ تألیف این شرح (سال ۷۴۳-۷۳۹ هـ) مقدم بر مناقب العارفین افلاکی و دیگر کتبی که درباره ی مولوی نوشته اند و ما از آنها اطلاع داریم.^۲

عبدالباقی گولپینارلی، بنا به دلایلی سال ولادت مولانا را، ۵۸۰ هـ ق می داند^۳ که نیازمند بررسی بیشتری است، از جمله ی مستندات ایشان داستانی در فیه ما فیه است که می گوید: «در سمرقند بودیم و خوارزمشاه سمرقند را در حصار گرفته بود و لنگر کشیده جنگ می کرد در آن محله دختری بود، عظیم صاحب جمال، چنانک در آن شهر او را نظیر نبود هر لحظه می شنیدم که می گفت خداوندا کی روا داری که مرا به دست ظالمان دهی و می دانم که هرگز روا نداری و بر تو اعتماد دارم، چون شهر را غارت کردند و همه خلق را اسیر می بردند و کنیزکان آن زن را اسیر می بردند و او را هیچ المی نرسید، و با غایت صاحب جمالی کس او را نظر نمی کرد تا بدانی که هر که خود را به حق سپرد از آفت ها ایمن گشت و به سلامت ماند و حاجت هیچ کس در حضرت او ضایع نشد.»^۴

«فتح سمرقند و قتل عام مردم آن شهر به دست محمد خوارزمشاه و به امر وی مطابق ابن الاثیر در ذیل حوادث سنه ی ۶۰۴ تقریباً در حدود سال ۶۰۷ واقع گردیده و بر وفق تصریح عطا ملک جوینی در جلد دوم جهانگشا به سال ۶۰۹ اتفاق افتاد و در آن هنگام مولانا حدود چهار یا شش سال عمر داشته است.»^۵

پوشیده نیست که عطا ملک جوینی در روایات تاریخی دقت بیشتری دارد، پس نابغه ای چون مولانا در شش سالگی توان ثبت حوادث تاریخی در حافظه ی خود داشته است که حکایت-هایی که سایرین از کودکی وی نقل می کنند مؤید این نکته است، از جمله افلاکی می گوید: «روایت

۱. افلاکی، احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیچی، ص ۶۲۳

۲. همایی، جلال الدین، مقالات ادبی، ج ۱، ص ۴۱۸

۳. به نقل از دکتر سیروس شمیا، گزیده ی غزلیات مولوی، ص ۲۲

۴. مولانا، فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۷۳

۵. مولانا، فیه ما فیه، به کوشش زینب یزدانی، ص ۳۰۹

چنان کردند که حضرت مولانا در سن پنج سالگی اوقات از جای خود بر میجست و مضطرب میشد، تا حدی که مریدان بهاء ولد او را در میان گرفتند...»^۱

در جای دیگر نقل می کند «... که حضرت مولانا در سن نه سالگی سایر اکابر علما را و دانشمندان چُست نکته گوی را در بحث ملزم می کرد...»^۲

گولپینارلی علاوه بر آنچه ذکر شد، شصت و دو سالگی مولانا را سال آشنایی او با شمس می داند (۶۴۲) که اشکالات بسیاری را ایجاد می کند (ریپکا هم در تاریخ ادبیات خود به نظر گولپینارلی شک می کند).

استناد وی به این بیت مولانا است:

شمس تبریزی جوانم کرد باز تا بینم بعد ستین شیوه ها

(ج ۱، ص ۱۱۱، غ ۱۷۵، بیت ۱۹۷۴)

استاد زرین کوب در مقاله ی شصت و دو که از ص ۵۴۵ به بعد کتاب نقش بر آب آمده است، درباره ی «بعد ستین شیوه ها» می نویسد که تأثیر ملاقات شمس به نحوی بوده که می گوید هنوز بعد از شصت سالگی جوانم. اما آن شعر دیگر را ناظر به سال ۶۶۲ می داند که سال آغاز دفتر دوم مثنوی است و می گوید لغات این غزل به لغات ابیات آغازین دفتر دوم شبیه است.

به اندیشه فرو برد مرا عقل چهل سال به شصت و دو شدم صید و زتدبیر بجستم

(ج ۳، ص ۲۲۳، غ ۱۴۷۲، ب ۱۵۵۳۲)

ز تأخیر بود آفت و تعجیل زشیطان ز تعجیل دلم رست و ز تأخیر بجستم

(همان، ب ۱۵۵۳۵)

زخون بود غذا اول و آخر شد خون شیر چو دندان خرد رست از آن شیر بجستم

(همان، ب ۱۵۵۳۶)

در آغاز دفتر دوم می گوید:

تا نزاید بخت تو فرزند نو خون نگرده شیر شیرین خوش شنو

بلبلی زینجا برفت و بازگشت بهر صید این معانی بازگشت

(مثنوی معنوی، دفتر دوم ص ۱۹۵، ابیات ۲ و ۸)

^۱. افلاکی، احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیچی، ص ۷۳

^۲. همان، ص ۳۲۱

اگر نظر گولپینارلی را بپذیریم، اشکالات عمده ای در تاریخ زندگی مولانا رخ می دهد که قابل توجیه نخواهد بود، این دلایل نشان می دهد که وی به بیراهه رفته اند و تاریخی که ایشان برای مولانا ذکر کرده اند قابل اعتنا نیست و توجهی به تاریخ جهانگشا نداشته اند.

از دیگر مسائلی که قابل بحث است، ارتباط سلطان العلماء با خوارزمشاه و امام فخر رازی است.

درست است که سلطان العلماء با خوارزمشاه و امام فخر رازی، به دلیل نوع مشرب فکری، اختلاف داشتند؛ اما، پذیرفتن این فرض که وی به دلیل مخالفت با فخر رازی که سخت مورد علاقه ی خوارزمشاه بود، مجبور به هجرت شد نادرست است، چرا که فخر رازی در سال ۶۰۶ هـ ق وفات می کند حال آنکه سلطان العلماء در حوالی سال ۶۱۷ از بلخ مهاجرت می کنند.

آنچه را که بعضی مادر بهاء ولد را دختر محمد خوارزمشاه دانسته اند نیز هیچ اعتبار تاریخی ندارد چرا که خوارزمشاه از سال ۵۹۶ تا ۶۱۸ حکومت کرده است و پدر مولانا در سال ۶۲۸ از دنیا رفته اند و تولد ایشان در سال ۵۴۳ می باشد و در این تاریخ نه تنها علاءالدین محمد خوارزمشاه بلکه پدر او تکش خوارزمشاه نیز قدم در عالم هستی نهاده بود.^۱ مگر این فرض را بپذیریم که وی با دختر قطب الدین محمد بن نوشتکین پدرتاسز متوفی به سال ۵۲۱ پیوند کرده که تنها در این صورت پذیرفتنی است.

مهاجرت از بلخ

سلطان العلماء حدود سال ۶۱۶ یا ۶۱۷ برابر با ۱۲۱۹ از بلخ به دلایلی که ذکر شده، مهاجرت کرد، از این میان بیانی که علامه همایی در این باره دارند از همه شنیدنی تر است «بعقیده ی من اینها همه علل و اسباب ظاهری بود و حقیقت امر اراده ی حق بود که می خواست آن نهال الهی یعنی وجود مولوی را که در آن وقت حدود سیزده سال بود از آفت خانمانسوز هجوم شوم مغول محفوظ نگاه بدارد و او را در سرزمینی دور از بلا و فتنه پرورش دهد تا درختی بار آور شود که سایه بر سر شرق و غرب عالم افکند و از ثمرات او عالم انسانیت بهره مند گردد.

این سبب ها بر نظرها پرده هاست	که نه هر دیدار صنعش را سزاست
از مسبب می رسد هر خیر و شر	نیست اسباب و وسایط را اثر

(دفتر پنجم، ص ۷۳۵، ابیات ۱۵۵۰ و ۱۵۵۴)

^۱. فروزانفر، زندگی مولانا جلال الدین، ص ۱۴

حق نمی خواست که این چراغ فیض رحمانی در آن تندباد شیطانی خاموش شود و چشم جهان بشریت از نور پرتو انوار او بی نصیب بماند»^۱

دیدار با عطار و گذر از نیشابور

بهاء ولد در مسیر حرکت، بنا به ارادتی که به اهل دل داشت، در نیشابور به دیدار فریدالدین عطار رسید (۶۱۷) به گفته ی دولتشاه این عطار بود که به دیدار بهاء ولد رسید^۲ و اینگونه می نویسد «بدیدن مولانا بهاءالدین آمد و در آن وقت مولانا جلال الدین کوچک بود، شیخ عطار کتاب اسرارنامه را بهدیه بمولانا جلال الدین داد و مولانا بهاءالدین را گفت زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند» اما خود مولانا در جایی به این دیدار اشاره نکرده است، ولی در مثنوی چندین جا از حکایت های اسرارنامه بهره برده است.

از نظر تاریخی هم امکان چنین ملاقاتی نیز وجود دارد، چرا که عطار به دست مغولان به شهادت رسیده است.

اگر بخواهیم مسیر سلطان العلماء را ترسیم کنیم باید بگوییم که وی پس از نیشابور از مناطق قومس، ری، همدان، دینور، گذشت و وارد بغداد شد، اقامت او در بغداد طولانی نبود، بعد از سه روز عازم حج شد، پس از به جا آوردن مناسک حج به سوی شام رفت؛ اما مدت حضورشان در شام معلوم نیست، نوشته اند مولانا وقتی به دنبال پدرش، پس از دیدار با محی الدین ابن عربی، گام بر می داشت، ابن عربی با صدای بلند گفت: «سبحان الله، اقیانوسی از پی یک دریاچه می رود».^۳

پس از آن راهی آسیای صغیر شدند- از بلخ تا اینجا یکسال و نیم طول کشید- و به ارزنجان که تحت فرمان فخرالدین بهرامشاه بود، رسیدند نزدیک یک سال در این شهر بودند و از شهرهای آق شهر و ملطیه نیز دیداری داشته اند، اما در شهر لارنده (قرامان کنونی) بود که بخشی از زندگی مولانا رقم خورد، آن هم ازدواج با گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی در هجده سالگی مولانا که اکثر نویسندگان در آن اتفاق نظر دارند.

احمد افلاکی عقیده دارد که بهاء ولد در ملطیه چهار سال و در لارنده هفت سال مقیم بود و فرمانروای لارنده به نام امیر موسی مدرسه ای برای وی بنا کرد.

۱. علامه همایی، جلال الدین، مقالات ادبی، ج اول، صص ۳۰۴-۳۰۵

۲. سمرقندی، دولتشاه، تذکره ی طبع لیدن، ص ۱۹۳، به نقل از فروزانفر

۳. به نقل از، تدین، عطاءالله، مولانا ارغنون شمس، ص ۶۶